

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا ابي القاسم محمّد

وعلى آله الطيّبين الطّاهرين المعصومين المكرّمين

لا سيّما بقية الله في الأرضين رُوحى و ارواح العالمين

لتراب مقدمه الفداء

واللعنة على اعدائهم اجمعين إلى يوم الدين

قلتُ: يا أبا عبد الله! ما حقيقة العبوديّة؟ قال:

ثلاثة أشياء؛ أن لا يرى العبدُ لنفسه فيما خوّلهُ اللهُ ملكًا،

لأنّ العبيدَ لا يكونُ لهم ملكٌ، يرونَ المالَ مالَ الله

يضعونه حيثُ أمرهم اللهُ به، و لا يدبّرُ العبدُ لنفسه

امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرمایند: حقیقت عبودیت در این سه مطلب خلاصه می‌شود؛ یکی اینکه بندگان برای خود احساس ملکیت و تملّگی نکنند. چون بنده هیچ تملّگی در وجود خودش نمی‌بیند و هر چه دارد او را ملک مولا می‌داند، مردم هم باید به همین گونه باشند. و دوّم اینست که تدبیری برای خود نیاندیشند، چون بندگان تدبیر برای خود نمی‌کنند. تدبیر عبد تدبیر مولاست. به هر نحوه و به هر قسم که بخواهد، بنده را به همان نحو و به همان قسم راهنمایی می‌کند و او از خود اختیارِ ابراز وجود و ابراز اراده‌ای جز اراده مولا ندارد و مسأله سوّم اینست که جمله اشتغالش به آن چه باشد که خداوند امر می‌کند و نهی می‌کند.

بحث در جلسات گذشته راجع به کیفیت حرکت انسان در جامعه و نحوه تطبیق افراد با موازین دینی در حکومت اسلامی بود. مسائلی به عرض رفقا و دوستان رسید تا اینکه صحبت به اینجا منتقل شد

که مبنای شرع و مبنای دین در حکومت اسلامی بر
مبنا و محوریت توحید است. یعنی برخلاف سایر
حکومتها در دنیا که محوریت بر اساس شخص و
منافع شخصی می‌گردد و این مسأله کاملاً مشهود
است در بین حکومتهایی که ما مشاهده می‌کنیم و
جنبه تحزب نه به معنای

صحیح آن که عبارت است از اداره و مدیریت
که راجع به این قضیه ان شاء الله در یک جلسه‌ای باید
مسائلی را به عرض برسانم و کیفیت نظرات مرحوم
والد رضوان الله علیه در اداره جامعه اسلامی در
چهارچوب تشکیل حزب اسلامی در یک جلسه‌ای
مفصل باید در آن جا عرض بشود. نه، به معنای
گروه‌گرایی و حزب‌گرایی و زد و بند سیاسی که الآن
در بین حکومتها در دنیا به این کیفیت مطرح است.
احزابی که در دنیا تشکیل می‌شود هیچ کدام از این
احزاب دلشان به خاطر جامعه نسوخته و برای
سعادت و رفاه جامعه این کار را نمی‌کنند. اگر این
کار را می‌کنند بنابراین باید چنانچه تشخیص
مصلحت اهمّ می‌دهند کنار بروند. ولی می‌بینیم نخیر،
خیلی سفت و محکم منصب و صدارت را می‌چسبند
و تا پای جان و هر چه که تصوّر می‌رود هم جلو
می‌روند. این معلوم می‌شود مسأله این طور نیست.
من یادم است یک وقت رهبر فقید انقلاب
مرحوم آیت الله خمینی رضوان الله علیه ایشان یک
مطلبی را فرمودند و بسیار مطلب خوبی هم بود.

ایشان فرموده بودند که: اگر شخصی از مسئولین و افراد لابد همه هم شنیدند دیگر، یک مسأله باصطلاح خصوصی هم نبوده اگر شخصی از افراد احساس کند که در منصبی هست و در صدارتی قرار دارد، مسئولیتی دارد و شخصی بهتر از او می تواند

متصدی بشود ایشان فرموده بودند که شرعاً این شخص باید کنار برود و آن فرد دیگر را جایگزین کند و این مطلب مطلب صحیحی است، مطلب خوبی است.

در یکی از شهرستانها من صحبت می‌کردم تقریباً شاید یکی دو سال از این فرمایش ایشان گذشته بود. من آنجا به افراد گفتم، گفتم: این حرف را همه ما شنیدیم دیگر؟ همه گفتند: بله شنیدیم. گفتم: من حالا از شما سؤال می‌کنم؛ چند نفر را شما سراغ دارید که به حرف ایشان عمل کردند تا به حال؟ یک نفر را نشان بدهید که ایشان آمده گفته: من در این پُست و منصبی که هستم از من لایق‌تری هم وجود دارد. یعنی می‌توانیم بگوئیم هر شخصی در هر موقعیتی که هست واقعاً در این ایران شصت میلیونی خودش را بالاتر می‌داند. این که امکان ندارد، این که نمی‌شود این طور. پس بنابراین باید یک قدری بیشتر تأمل کنیم.

علی‌کُلِّ حال، مسأله در حکومت اسلامی بر اساس محوریت توحید است. یعنی شخص در این

حکومت مطرح نیست، به خلاف سایر موارد و سایر
اماکن و سایر مواقف مختلفه که محوریت بر اساس
خودیت و منافع خود است از جنبه‌های مختلف، و
وقتی که در این قانون و در این مکتب خودیت مطرح
باشد طبعاً تقدّم و تصادم در اینجا مطرح می‌شود.
افراد می‌گویند: به چه دلیل شما باشید و ما نباشیم؟
آن هم می‌گوید: به چه دلیلی شما باشید و ما نباشیم؟
در این جا تصادم پیش می‌آید، همه می‌ریزند به جان
هم. لذا شما در سایر موارد، در سایر جاها مشاهده
می‌کنید در

انتخابات که می شود همه می افتند به جان هم؛
این می گوید: من باشم تو نباش، او می گوید: تو
نباش و من باشم. چرا؟ چون مسأله بر اساس
مصلحت نیست، بر اساس خودیت است، بر اساس
من بودن است. التفات کردید؟؛ این حکومتها
نمی تواند حکومت مصلحتی و منطقی و عقلانی و بر
اساس مصالح جامعه باشد، این حکومتها بر اساس
مصالح فردی است.

اما در مکتب الهیین که همان مکتب انبیاء الهی
و ائمه علیهم السلام و ولات منتصب از ناحیه آنها و
اولیاء الهی است، در این مکتب اصلاً مسأله خودیت
معنا ندارد، مسأله محوریت خود معنا ندارد، مسأله بر
اساس محوریت توحید است و رعایت و انتخاب
اصلح. حالا آن اصلح هر کسی می خواهد باشد. فرد
اصلح به حال نظام و اصلح به حال مسائل نظام، آن
شخص در حکومت الهیین در میان مردم جا دارد و
شخص غیر اصلح هر کسی می خواهد باشد، با هر
سابقه ای می خواهد باشد، حالا سابقه مبارزاتی داشته
یا سابقه مبارزاتی نداشته، مهم رعایت صلاحیت

اوست در این نظام و در این مسأله، در این جا باید
آن شخص مطرح باشد. آن شخصی که صلاحیت
دارد و آن صلاحیت را هم اگر چنانچه ما مسائل
نفسی را کنار بگذاریم و به دور از اغراض و مسائل
جانبی و کثرات اگر بخواهیم توجّه کنیم آن اصلح
چندان تشخیص مشکل نیست و اگر انسان بینه و
بین الله قلبش را صاف کند می تواند او

را تشخیص بدهد. این اساس، اساس
محوریت در مکاتب الهی است لذا آیات قرآن بر این
مسئله تصریح دارد.

نامه‌هایی که مرحوم آقا در همان اوان سنه چهل
و دو به این طرف و آن طرف و افراد می‌فرستادند
حکایت از همین محوریت دارد. در تمام این نامه‌ها مسئله
مهم، مسئله توحید است و محوریت حرکات افراد بر
اساس مسئله توحید است. در یکی از نامه‌هایی که
برای مرحوم آیت الله میلانی رحمه الله علیه که ایشان
بسیار مرد خوبی بود، بسیار مرد متقی بود و دور از هوی
بود مرحوم آیت الله میلانی در یکی از آن نامه‌هایی که
برای ایشان می‌نویسند، به طور کلی مطلب را جوری در
آن جا، با تمسک به آیات قرآن ...؛ ایشان در تمام
نامه‌هایشان از آیات قرآن استفاده می‌کردند، در تمام
نامه‌هایی که در آن موقع مرحوم آقای میلانی ایشان
گفته بودند به بعضی از افراد که: در آن زمان تمام
نامه‌هایی که می‌آید از هر شخصیتی برای من، من این
نامه را می‌خوانم و بعد می‌گذارم کنار ولی تنها نامه‌ای

را که همیشه با خود نگاه می‌دارم در جیبم و در هر فرصتی باز می‌کنم و او را مطالعه می‌کنم نامه آقای آسید محمد حسین است که وقتی ایشان برای من نامه می‌دهد این نامه در جیب من هست و تا مدت‌ها هی از هر فرصتی، هر از چند گاهی این را باز می‌کنم و یک نگاهی به نامه می‌اندازم و نیرو می‌گیرم عبارت ایشان بود و نیرو می‌گیرم و این نامه هیچ گاه آن تازگی و طراوت خودش را برای من از دست

نمی‌دهد. در یکی از این نامه‌هایی که ایشان برای مرحوم آیت الله میلانی فرستادند، اساس حرکت حکومت اسلامی را بر اساس توحید ذکر می‌کنند و در آن جا ایشان می‌گویند که: اصلاً در حکومت اسلامی فرقی بین حاکم و غیر حاکم نیست مگر از باب مسئولیت. یعنی این مسئولیت این مطلب را دارد، فرد دیگر مسئولیت مطلب دیگری را دارد. در حکومت اسلامی بین حاکم اسلامی و بین یک تاجر تفاوت نمی‌کند. یعنی آن حاکم اسلامی وظیفه‌اش اداره مملکت است بر اساس قوانین مسلم و مأخوذ از قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت و بس، همین، این وظیفه حاکم اسلامی است. وظیفه تاجر حرکت دادن جامعه و اقتصاد جامعه بر اساس معیارهای به دست آمده از قرآن کریم و فقه اهل بیت عصمت و طهارت است و بس.

پس ببینید! دو حرکت است. همین طور راجع به طبیب همین طور، همین جور راجع به مهندسش همین طور، همین طور راجع به سایر اصناف و راجع به سایر حِرَف همین طور، که اشکال

حرکت انسان در حکومت اسلامی مختلف است ولی مآل و آن هدفی که این اشکال به آن هدف اتّجاه دارند، آن هدف می‌شود هدف واحد و به همان مقداری که حاکم اسلامی از اداره جامعه بر اساس مبانی مسلم قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت بهره می‌گیرد و خداوند به او اجر و ثوبه عنایت می‌کند، به همان مقدار یک بقال، یک کارمند، یک فرد جزئی که جزئی‌ترین مسأله

از مسائل یک مملکتی بر عهده اوست، به همان مقدار در صورت اتّجاه عملش بر اساس ضوابط بهره می‌گیرد و در این جا هیچ تفاوتی نمی‌کند. روی این جهت خیلی دقّت کنیم روی این جهت تمام افراد جامعه در حکومت اسلامی، نه بر اساس نقش ظاهر بلکه بر اساس آن اتّجاه و جهت‌گیری عملشان به سمت آن غایت و به سمت آن هدف که عبارت است از تحقیق حقیقت توحید، بر آن اساس آنها دارای اجر و مزد و پاداش هستند، دیگر نه بر اساس عمل. دیگر وقتی این طور شد طبقات دیگر در حکومت اسلامی از بین می‌رود. بالا و پایین بودن در حکومت اسلامی از بین می‌رود. اختصاص یک طبقه به وزراء، طبقه دوّم به نوّاب، طبقه سوّم به عامّه مردم، دیگر از بین می‌رود. همه بر سر یک سفره می‌نشینند. آن سفره پر شد، سفره دیگر، آن سفره دیگر پر شد، می‌روند سراغ سفره دیگر. دسته بندی در مرام اهل بیت وجود ندارد، دسته بندی در مکتب اولیاء الهی وجود ندارد.

یکدفعه مرحوم آقا رضوان الله علیه در همین

جلسات مشهد، جلسات روزهای اعیاد و وفیات در مشهد، این مطلب را ایشان می‌فرمودند. یکی از مسائلی که در این جلسات داشتند این بود که می‌فرمودند: جلسات ما باید بین الطلوعین شروع بشود چون بین الطلوعین وقت افاضه برکات الهی و تقسیم ارزاق است در آن روز و کسی که در بین الطلوعین بیدار باشد از سهمیه رزق آن روز بهره‌مند می‌شود و کسی که خواب بماند در آن روز سهمیه رزق ندارد. منظور رزق آب و

نان نیست، رزق انوار ملکوتی و علوم و اسرار الهی است، این ندارد. پس بنابراین مجلسی که برای اقامه ذکر اهل بیت و احیاء ذکر اهل بیت تشکیل می‌شود، این مجلس باید در بین الطلوعین باشد تا این که استفاده بیشتر باشد. اوّل طلوع آفتاب ذاکر برنامه خودش را شروع می‌کرد و بعد منبری هم منبر می‌رفت که یکی از آقایان مشهد گفته بود: تنها مجلسی که در مشهد حتی از مخالفین ایشان بود، این ناقل از مخالفین ایشان بود می‌گفت: تنها مجلسی که در مشهد ما می‌دانیم برای رضای خداست، مجلس آقای آسید محمد حسین است. اوّل طلوع آفتاب آغاز می‌شود، هر کسی می‌خواهد بیاید، هر کسی می‌خواهد نیاید، تازه افراد هم بعد زود می‌توانند به کارهایشان برسند، زود تمام می‌شود بعد به کارهایشان می‌رسند. این یک مسأله.

مسأله دیگری که ایشان در آن جا نسبت به این قضیه توجّه داشتند اینکه بر خلاف سایر مواردی که ما مشاهده می‌کنیم، در آن مجلس فاصله طبقاتی وجود نداشت. یعنی از همان اوّل که فرض کنید که

ایشان می آمدند و جایشان مشخص بود، هر کسی می آمد بغل ایشان می نشست، چه معمم بود چه غیر معمم. بعد معمم می آمد جا نبود، می رفت در وسط مجلس می نشست. اینی که حتماً معممین باید بیایند در یک طرف بنشینند و سایر افراد در مقابلشان بنشینند در مرام ایشان و مکتب ایشان وجود نداشت، در مکتب انبیاء هم وجود ندارد. وقتی که شخص می آمد و دنبال پیغمبر می گشت می دید که پیغمبری وجود ندارد، همه نشسته اند.

می گفت: ایکم محمد؟ کدام یک از شما محمد است؟ و اشاره می کردند. به این کیفیت که اولاً لباسها همه متحدالشکل بود و ان شاء الله امیدواریم که این اتحاد شکل در لباسها بر خلاف لباسهایی که فعلاً متداول هست و از غرب آمده، برگشتش به سنن کفر و اینها هست، همه لباسها برگردد و به لباس رسول الله که ان شاء الله این مسأله اگر نه در آن تصور ما بلکه در حکومت امام زمان ان شاء الله شکل واقعی خودش را به خود می گیرد. لباس افراد باید لباس، لباس روحانی باشد و روحانی نه منظور باصطلاح آن روحانی اصطلاحی که در مکتب نصاری هست که دلالت بر کشیش است، نخیر، شخص عالم دینی، همه افراد باید متحدالشکل باشند، لباسشان یکی باشد، لباس، لباس واحد باشد. در یک روایت من دیدم که پیغمبر اکرم فرمودند که: این امت عین عبارت دقیق را در نظرم نیست لایزال یكون امر هذه الامّة یا امر هذا العَرَب. اتفاقاً این مطلب را یکی از همین دانشمندان مصری ظاهراً احمد امین است یا طاها حسین، من در کتابش دیدم، گفته بود که همیشه

این عبارت، عبارت پیغمبر است که امر این امت همیشه و عرب به صلاح می‌رود تا مادامی که بر سر اینها عمامه است، وقتی که عمامه را پیغمبر فرمودند اینها بر زمین بگذارند مسأله اینها رو به افول می‌گذارد. مسأله عمامه لباس فقط اختصاص به روحانی نیست، عمامه لباس مرد است، لباس مرد مسلمان است. چطور فرض کنید که الآن کُت و شلوار و اینها به عنوان لباس مرد تلقی می‌شود و زنها

یک

همچنین لباسی نمی پوشند. پوشش زن به یک نحو دیگری است، پوشش مرد به یک نحو دیگری است. پوشش زن به این است که خود را به نحوی متلبس کند که حجم او را و خصوصیات او را از دید نامحرم محفوظ نگاهدارد. البته این فقط اختصاص به چادر ندارد، نخیر، غیر چادر هم می شود به عنوان یک حجاب کامل برای زنان مطرح باشد و چه بسا در بسیاری از جاها هم راجح باشد، این فقط چادر تنها نیست. همان طوری که زن کت یا شلوار در یک جامعه، جامعه متدین، نمی پوشد در این صورت مرد هم باید لباسی داشته باشد که آن لباس برازنده او باشد از نقطه نظر مبانی دینی و نقطه نظر مبانی شرعی. لباسی که مرد می پوشد باید لباسی باشد که اگر ناظری متوجه او شد ذهن او از حال اعتدال خارج نشود. این لباس لباسی است که باید انجام بشود. پس بنابراین لباسهایی که گاهی اوقات افراد می پوشند حتی مردان و حجم ظاهری آنها را در ملأ عام نمایان می کند، پوشیدن این لباسها مجوز شرعی ندارد. باید لباس، لباسی باشد که حتی برای مرد که

حجم او را در انظار زنان به نحوی جلوه بدهد که
وسوسه‌ای، خاطره سوئی یا تصوّر غیر صحیحی به
ذهن خطور نکند، همان طوری که نسبت به زن
مطلب از همین قرار است. اما بهترین لباس چه
لباسی است؟ بهترین لباس لباسی است که خداوند
آن لباس را اختیار کرده. برای فرض بکنید که افراد
در شرایط عادی، حالا در بعضی از شرایط نخیر،
ممکن است لباس تفاوت پیدا بکند، در زمستان در
بعضی از مناطق به

یک نحو دیگری باشد ولی در شرایط عادی به این کیفیت است و همان طوری که از روایات و از اخبار پیدا است این لباس همان عمامه است و ردا که فقط اختصاص به روحانی ندارد و همه افراد ان شاء الله هر چه زودتر ما شاهد یک همچنین وضعیتی از هر جهت مناسب در حکومت اسلامی هستیم، حکومت امام زمان هستیم.

در همان موقع یادم است وقتی که مرحوم آقا این مطالب را می فرمودند یکی از دوستانمان خدا ایشان را حفظ کند آقای دکتر سجّادی بود، در منزل ما بود. به من گفت که: فلانی! رو این حساب این مطالبی که امروز آقا می گفتند من هم باید عمامه سر بگذارم. گفتم: بله، شما هم باید سرتان بگذارید. گفت: یعنی من با عمامه بروم بیمارستان. گفتم: چه اشکال دارد؟ با عمامه بروید بیمارستان، موقعی که می خواستید بروید اتاق عمل بعد عمامه را در می آورید آن لباس اتاق عمل را می پوشید، این مسأله ای نیست. خود من هم در بیمارستان رفتم، خود من هم در اتاق عمل رفتم، یکی از دوستانمان و

شاهد عمل جراحی چشم بودم، خود من رفتم در بیمارستان با عمامه و قبا که نمی‌شود به اتاق عمل رفت ما عمامه و قبایمان را کنار گذاشتیم، همان لباس اتاق عمل را پوشیدیم و رفتیم و شاهد عمل بودم. این دلیل نمی‌شود که حالا انسان در هر شرایطی باید که مطابق با همان شرایط باید انجام بدهد؛ چه اشکالی دارد گفتم: شما عمامه سرت بگذار و قشنگ با عمامه و قبا و اینها بروید بیمارستان و اتفاقاً خیلی هم خوشحال شد، پذیرفت، ولی حالا

متأسفانه مدتی از آن جریان گذشته ان شاء الله
دوباره اگر دستمان به ایشان برسد دوباره این برنامه
را اگر خدا بخواهد راجع به ایشان اجرا می‌کنیم.

علی‌کلّ حالّ مسأله به این صورت است که
در حکومت اسلام محوریت باید بر اساس توحید
باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند که: خصوصیت
مجالس ما این است که در مجالس ما بین روحانی و
غیر روحانی فرقی نیست. الآن شما در این جا نگاه
بکنید، از این کنار من الآن نگاه می‌کنم، می‌بینم رفقا
و دوستان هم در زمره آنها افراد غیر روحانی وجود
دارد و غیر عالم عالم دینی و هم دوستانی هستند که
اینها تک و توک در میان آنها روحانیون هم هستند؛
در وسط مجلس هم همین طور، اینها هم غیر
روحانی هستند و هم روحانی و این مجلس، مجلس
مورد رضای امام زمان و پیغمبر است. اما آمدن و جدا
کردن و حساب و کتابی و تختی و پتویی و متگایی و
سایر مسائل را جدا کردن، این جدا کردن ممکن
است یک مصالحی برایش هم بشمارند؛ این عزّت
است و این چه هست و این کرامت است و این یک

نحو تبلیغ است و ...، ولی تمام اینها جان من! این در نزد ارباب عقول خیال نمی‌کنیم محلی از اعراب داشته باشد. مسأله بر اساس چیزهای دیگری می‌گردد. چرا ما راه دور برویم؟ نخیر، بین روحانی و بین غیرروحانی نباید فرق باشد و همه بر سر یک جا. ببینید چقدر مطلب تفاوت پیدا می‌کند، چقدر قضیه عوض می‌شود، چقدر مسأله فرق می‌کند. به همان مقداری که فرض کنید که یک شخص روحانی

زحمت کشیده و تلاش کرده و برای خدا و برای احیاء دین بذل جُهد و مساعی برای این مسأله به کار برده، افراد دیگر در سایر صِنفِ همین کار را انجام داده‌اند؛ آنها هم درس خوانده‌اند، آنها هم زحمت می‌کشند، آنها هم از هر صنف و از هر طیفی.

اگر مسأله به نیت و به هدف شخص برمی‌گردد که دیگر در آن جا مطلب فرق می‌کند. همان طوری که نیت پاک و ناپاک در یک قشر وجود دارد، آن نیت پاک و غیرپاک در سایر اقشار هم ممکن است وجود داشته باشد، این نمی‌شود باشد. روی این مسأله تنها محوریتی که مرحوم آقا در مجالس خودشان و اقدام‌های خودشان و جریان فعالیت‌های سیاسی خودشان در سَنواتِ چهل و دو و اینها داشتند، آن نکته مهمّ و اساسی که بر آن نکته تکیه می‌کردند مسأله، مسأله توحید بود. در آن جا می‌فرمودند که: از نقطه نظر شارع و از جهت مبانی دین بین افراد جامعه در تحقیق مبانی حکومت اسلامی دیگر فرقی نیست. دیگر احترام خاصّ برای یک عدّه قائل شدن دون افراد دیگر در آن جا مطرح

نیست. همه افراد یکسان هستند. چرا این طور است؟ به جهت اینکه آن پدیده الهی و آن سرمایه‌ای را که خداوند به افراد برای رشد و برای تکاملشان داده است آن پدیده و آن سرمایه که سرمایه فطرت است در همه افراد وجود دارد و بر اساس آن سرمایه و آن پدیده است که خداوند تک تک افراد را مورد خطاب تکلیف قرار می‌دهد. بر اساس همین فطرت

است که خدا پیغمبر اکرم را خطاب تکلیف به او می کند، امیرالمؤمنین را خطاب تکلیف می کند، سلمان را خطاب تکلیف می کند، ابوسفیان را خطاب تکلیف می کند، معاویه و یزید را خطاب تکلیف می کند. چرا خطاب تکلیف می کند؟ چون در همین معاویه و در همین یزید که قاتل سیدالشهدا است این سرمایه وجود دارد. اگر وجود نداشت آنها هم مانند بهائم بودند و آنان تکلیف نداشتند. این فطرت و این سرمایه، سرمایه ای است که بالسّویه بین همه افراد تقسیم شده؛ از عالی و دانی از این سرمایه و موهبت الهی برخوردار هستند، از عالم و جاهل از این سرمایه برخوردار هستند، از ثروتمند و فقیر از این سرمایه برخوردار هستند و چون خطاب تکلیف در جامعه بر اساس فطرت و بر اساس این سرمایه الهی است پس بنابراین آن نکته مهم در اتّجاه حرکت جامعه، آن نکته مهم عبارت است از فطرت. لذا قرآن بر فطرت نازل شده است نه بر ظواهر. قرآن بر فطرت تک تک افراد نازل می شود. کلمات رسول خدا و ائمّه اطهار به فطرت تک تک ما برمی گردد.

کلمات الهی با فطرت یکایک ما سر و کار دارد. قرآن همان طوری که بر رسول خدا نازل شد، قرآن بر من نازل شده است، بر شما نازل شده، بر تک تک این افراد نازل شده. اگر فقط بر رسول خدا بود چرا من قرآن بخوانم؟ چه استفاده‌ای من می‌برم؟

مانند کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن وصیتی که دارد. وصیت در نهج‌البلاغه که واقعاً وصیت عجیبی است و

مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ

که واقعاً از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام
این وصیت در نهج البلاغه است و انسان را در طول
تاریخ سیر می‌دهد، با همه افراد جلو می‌آورد و با
تمام اصناف انسان را حرکت می‌دهد و تمام اطواری
که بر دیگران گذشته، آن اطوار و حالات را در مرآی
و منظر انسان قرار می‌دهد کأنّ خود انسان در آن
موقعیت وجود دارد، حضور عینی دارد و آن واقعیت
را دارد لحاظ می‌کند. این وصیت، وصیت
امیرالمؤمنین است اما اگر یک شخصی به
امیرالمؤمنین بگوید: اگر این واقعاً وصیت به حسن
بود که این قدر زحمت کشیدن نداشت. امیرالمؤمنین
چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: این وصیت ظاهرش
به حسن است، باطن قضیه و واقعش به شما تک تک
افراد شیعیان من است. این وصیت خطابش به فرزند
او امام مجتبی است ولی در واقع امام مجتبی که نیاز
به وصیت ندارد، امام مجتبی خودش امام است، این
وصیت به من و شماست، این عبرت گرفتن از دنیا
به من و شماست. در شب بیستم که امیرالمؤمنین

علیه‌السّلام یا در شب بیست و یکم که آن وصیتی را
که در نهج‌البلاغه است می‌فرماید:

هذه وصیّتی لوُلدی و لِمن بَلَغه کتابی

«این وصیت من هم برای فرزندان من است و

هم برای هر کسی که این وصیت من به گوشش

بخورد» لذا مرحوم آقا وقتی که در شب بیست و یکم

در مسجد قائم، شب احیاء صحبت می‌کردند و این

وصیت را می‌خواندند، خطاب به همه ما فرمودند:

الآن دیگر نگوید ما دیگر مورد وصایت امیرالمؤمنین

نیستیم. این وصیتی

را که من الآن بر شما خواندم شما دیگر الآن

تکلیف بر ذمه‌تان آمد. امیرالمؤمنین فرموده دیگر،

لِمَنْ بَلَغَهُ

«هر کسی که به او برسد» من هم الآن بر شما

خواندم. پس از الآن ما مورد وصیت امیرالمؤمنین

قرار گرفتیم و در روز قیامت همین امیرالمؤمنین

می‌آید جلو من و شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا به

وصیت من عمل نکردید؟ این وصیت چیست؟

وصیت به تک تک افراد است. در یک همچنین

وضعیتی، این وصیت به فطرت یکایک ما، برخورد

می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با فطرت یکایک از

بنی‌آدم الی یوم‌القیامة دارد حرف می‌زند. حالا آنها

در هر شکلی که می‌خواهند باشند؛ زن می‌خواهند

باشند، باشند، فطرت دارند، مرد می‌خواهند باشند،

باشند، فطرت دارند، کوچک می‌خواهند باشند

فطرت دارند، بزرگ می‌خواهند باشند فطرت دارند،

فطرت که کم و زیاد ندارد، عالم می‌خواهند باشند

فطرت دارند، جاهل می‌خواهند باشند فطرت دارند.

تمام افرادی که اسم آدمی و اسم انسان بر آنها قرار

می‌گیرد آنها دارای فطرت هستند و مشمول خطاب قرآن و مشمول خطاب تکلیف هستند.

این عبارت است از محوریت توحید. آن

فطرت هم چیست (فَطَّرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ

عَلَيْهَا)^۱ «آن فطرت فطرتی است که خدا بر او قرار

داده» فطرت اولی از

او تعبیر توحید داریم. فطرت ثانیه از او تعبیر

به نزول اسماء و صفات الهیه در افراد می‌آوریم که

آن نزول اسماء و صفات الهیه در افراد موجب

می‌شود به واسطه عقل و حجّت باطن و ظاهر،

برگشت به آن فطرت اولی که عبارت است از توحید

بکند. پس محوریت حرکت حکومت اسلامی در

میان جامعه باید بر اساس فطرت باشد. این جاست

که ایشان در آن نامه‌ای که به رهبر انقلاب در سنه

چهل و دو نوشتند در آن جا می‌فرمایند که: اساس

توجه شما و خطاب شما در مطالب به جامعه نباید به

یک قشر خاص باشد، به تمام افراد جامعه از عالی و

دانی باید باشد، از شاه مملکت گرفته تا آن پاسبانی

^۱سوره الروم (۳۰)، قسمتی از آیه ۳۰

که می‌ایستد، باید مورد خطاب باشد. چرا؟ چون شما به عنوان نماینده رسول خدا و به عنوان مبلغ پیام الهی در این جا این خطاب را دارید به جامعه القاء می‌کنید، نه بر اساس یک قشر خاص. مردم وقتی که به ما نگاه می‌کنند نه بر اساس یک قشر خاص است. الآن وضعیت به یک نحوی شده که لباس ما با لباس افراد تفاوت دارد، اگر همه متحدالشکل بودند مسأله فرق می‌کرد. الآن مطلب به یک نحوی شده است که ما جدای از جامعه در یک قشر خاص قرار گرفتیم، اما اگر فرض کنید که همه یک لباس داشتند، همه یک موقعیت داشتند، فقط مسأله چه بود، فقط مسأله به علم و اطلاع بر همین مسائل فقهی و مبانی شرعی، چه فقه و چه غیر فقه بود دیگر. پس بنابراین ما باید ببینیم نگاه جامعه و نگاه افراد نسبت به یک شخصی که متصدی و متولی حکومت اسلامی است چه نگاهی است. بینش افراد

در ارتباط با این فرد چگونه بینشی است.
التفات کردید؛ اینجاست که مسأله خیلی می‌تواند
تفاوت داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم وقتی که از طرف خدا مبعوث شد، نه تنها
رسول خدا، سایر انبیاء الهی، اولین فردی که آن فرد
را مورد خطاب قرار داد سلاطین بودند، حکام بودند.
چون وقتی که حاکم صالح بشود جامعه صالح
خواهد شد، وقتی که حاکم فاسد بشود جامعه
لامحاله فاسد خواهد شد. پس اولین حرکت انبیاء و
رسل الهی مستقیماً متوجه خود حاکم است، مستقیماً
متوجه خود آن سلطان است. نامه‌هایی که پیغمبر
برای سلاطین می‌نوشتند نامه‌ها همه نامه‌های من
درآوردی نبود، نامه‌ها نامه‌های فرض کنید که
تصنعی نبود، نامه‌ها نامه‌هایی نبود که به دیگران
بگویند: ببینید ما نامه نوشتیم و دیدید چه کردند و
چه کردند، نه نبود، واقعاً رسول خدا به همان نگاه و
به همان دیدی که با سایر صحابه با آن دید و با آن
نگاه برخورد می‌کرد، با سلطان روم و سلطان ایران و
سلطان مصر و حبشه و اتیوپی و یمن و امثال ذلک،

با همان کیفیت با آنها برخورد می‌کرد. یعنی آنها را
یک انسان می‌دید توجه کنید آنها را دارای یک
فطرت انسانی می‌دید، آنها را بشر می‌دید. نه اینکه
رسول خدا بیایند حساب را جدا کند: این قرآن و
کتاب برای مردم است، آن سلطان هم به درک و به
جهنم، ما باید به اینها برسیم، یک نامه فورمالیته و
یک نامه تصنعی هم برایش می‌فرستیم و بعد هم به
دیگران می‌گوییم دعوتشان کردیم. نخیر، اینجوری
نبوده، بینش رسول خدا بینش توحیدی

بوده، بینش اولیاء الهی بینش توحیدی است، بین افراد فرق نمی‌گذارند، همه افراد از این پدیده و موهبت الهی برخوردارند. و چه بسیار کار بجائی کرد رهبر انقلاب رحمة الله علیه در آن نامه‌ای که نوشتند برای یکی از همین رؤسای جمهوری در همین کشورهای روسیه که برای دعوت به اسلام و دعوت به توحید، این بسیار کار پسندیده‌ای است و ای کاش این مسأله نسبت به سایر افراد هم تحقیق پیدا می‌کرد. التفات کردید؛ همه افراد از نقطه نظر دیدگاه توحیدی، همه افراد قابلیت دارند منتهی دنیا می‌آید پرده می‌اندازد، پوشش می‌اندازد، کارهای افراد برای آنها زینت جلوه می‌دهد و آنها را از رسیدن به واقع دور می‌کند. وظیفه کیست که این پرده‌ها را کنار بزند؟ وظیفه حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی باید بیاید این پرده‌ها را کنار بزند. افرادی که در اجتماع گرفتار اهواء نفسیه و توغّل در کثرات هستند، اینها را بیاید متوجّه فطرت کند، اینها را متوجّه آن مبانی پذیرفته شده بکند، اینها را متوجّه آن حقیقت توحیدی بکند که آن حقیقت توحید نزولش

بر همه افراد علی السّوی است. آن حقیقت توحید
دیگر سلطان و رعیت نمی شناسد، آن حقیقت توحید
دیگر بالا و پایین نمی شناسد، همه افراد یکسانند.

همین جعفر طیار می آید از طرف رسول خدا
به عنوان پناهندگی و مبلّغ و پیامبرِ رسول خدا می رود
در حبشه با نجاشی سلطان حبشه ملاقات می کند،
صحبت می کند، مطلب را عرضه می دارد، نه چماقی
به دست می گیرد و نه شمشیری به کار

می برد و نه امر و نهی می کند که او را از رسیدن به حقیقت باز بدارد. التفات کردید؛ صحبت با او **(فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا)**^۱، **(اِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى)**^۲ بلند شوید شما دو تا زینده پیامبری هستید، زینده ابلاغ رسالت هستید، شما دو تا آماده شدید، نفستان آماده شده، با سایر افراد دیگر تفاوت دارید، حالا که تفاوت دارید دیگران را از این نعمت محروم نکنید، دیگران را هم بر سر این سفره بنشانید. بلند شوید! بروید سراغ فرعون، بدترین فرد روی زمین، فرعون است. **(إِنَّهُ طَغَى)** «طغیان کرده» سر از دایره بندگی بیرون آورده، سرکشی می کند. چه کنید؟ **(فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا)** «درست صحبت کنید، منطقی حرف بزنید» باید و نباید به کار نبرید، اگر این طور نکنید چه بر سرت خواهم آورد، نکنید. لینا، دُرُست، منطقی؛ جناب فرعون! سلام علیکم!. علیکم السّلام!. ما دو نفر هستیم مانند شما؛ شما چشم و ابرو دارید ما هم داریم، شما دهان دارید ما هم داریم، شما قلب دارید

^۱ سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴

^۲ همان مصدر، آیه ۴۳

ما هم داریم، آن فطرتی که ما داریم آن فطرت را هم شما دارید، می‌خواهیم مطالب را دو دو تا بررسی کنیم. دُرُست، خیلی رفیقانه، خیلی ناصحانه و مشفقانه بیاید مطلب را بررسی کنید.

(لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) شاید تذکر پیدا کند،

نمی‌گوید حتماً، بالاخره دار، دار امتحان است (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ) «شاید» این هم فطرت دارد مانند شما، باهاش حرف بزنید، مسائل را باهاش مطرح کنید.

مرحوم آقا در سنه چهل و دو می‌فرمودند:

چرا ما نباید برویم با شاه صحبت کنیم. ما باید برویم حرفمان را بزنیم، بگوئیم شما چه می‌خواهید؟ شما می‌خواهید مملکت را به تمدن برسانید، ما می‌خواهیم به بالاتر از تمدن برسیم، دیگر پس مسأله‌ای نداریم. شما می‌گویید باید مملکت فرض کنید که به تکنولوژی خیلی در سطح معقول برسد، مای آقای طهرانی، آسید محمد حسین می‌گوییم اصلاً مملکت ایران باید به بالاترین تکنولوژی دنیا دسترسی پیدا کند؛ باز هم حرفی دارید؟ می‌گوید نه دیگر، حرفی نداریم؛ شما می‌گویید همه افراد

مملکت فرض کنید که باید افراد باسواد و عالم بشوند؟ حالا نمی دانم می گفت یا نمی گفت، ما این را اطلاع نداریم، حالا ما داریم باصطلاح زبان حال داریم نقل می کنیم بسیار خوب، ما می گوئیم: اصلاً

شعار اسلام

أطلب العلم من المهد الى اللحد،

زگهواره تا گور دانش بجوی،

اطلب العلم ولو بالصّين

از کلمات پیغمبر اکرم است اهل تسنن هم

روایت می کنند «اگر در چین شده باید بروید و

تحصیل علم کنید» مکتب اهل بیت

هم این را ثابت می‌کند. دیگر بالاتر از این؟
شما می‌خواهید فرض بکنید که به مسائل اخلاقی در
جامعه توجه پیدا بکنید، ما می‌خواهیم اصلاً افراد
ایرانی به عنوان نمونه در همه دنیا مشخص باشند،
بسیار خوب، می‌آییم بنشینیم صحبت بکنیم. منتهی
حرفی که ما می‌زنیم این است ما می‌گوییم تمدن باید
بر اساس ضوابط اخلاقی تحقق پیدا بکند در جامعه،
شما می‌گویید که ضوابط اخلاقی برداشته بشود،
بی‌بندوباری باید بیاید، هر کسی آزاد باشد، بسیار
خوب، همین هم در دایره قضاوت قرار می‌دهیم،
عُقلا را جمع می‌کنیم؛ ای عقلا! این مردم افرادی
هستند متدین، عاقل، اهل شخصیت، اهل حیثیت، آیا
در جامعه‌ای که بی‌بندوباری وجود دارد، در
جامعه‌ای که هزار نگاه ناپاک در آن جامعه وجود
دارد، در جامعه‌ای که افراد به طور زننده و
تحریک‌آمیز در آن جامعه حرکت دارند و رفت و آمد
دارند، آیا در آن جامعه می‌شود به فضائل اخلاقی
رسید؟ می‌شود به آن رشد و تکامل انسانی رسید یا
نه؟ همه می‌گویند: نه. می‌گوییم: بسیار خوب، شما

یک ساعت از وقتتان که می‌آید در کوچه، یک ساعت از وقتتان را، بالا غیرتاً یک مقنعه‌ای، چیزی، روی سرتان بیاندازید بعد رفتید در منزل هر چه خواستید در بیاورید، اشکال ندارد. وقتی که وارد کوچه می‌شوید همانطوری طوری که مرد وقتی که می‌آید در کوچه، در خیابان، باید به یک وضعیتی باشد، متعارف، به نحوی که اگر غیر از این باشد مورد خود عتاب و مورد سرزنش شما قرار می‌گیرد، همین توقع را هم ما از شما داریم.

آیا در یک جامعه‌ای که فرد در آن جامعه احساس امنیت کند...؛ ما ساعت یازده شب، مرحوم آقا جلسات دعای ابو حمزه ثمالی داشتند، از مسجد قائم وقتی که می‌آمدیم در منزل، در بین راه، بین منزل ما تا مسجد قائم هفت دقیقه راه بود، یازده تا مشروب فروشی بود. هفت دقیقه از منزل که بیرون می‌آمدیم تا مسجد قائم می‌رسیدیم. درست شد؛ حالا شبها که می‌آمدیم تو این خیابانها تماشایی بود، تازه درمی‌آمدند بیرون و می‌آمدند، متعرض می‌شدند، دنبال می‌آمدند، حرف می‌زدند، گاهی اوقات ما آنها را طرد می‌کردیم. آیا جامعه با این نحو و با این کیفیت درست است یا نه همه افراد به طور عقلایی و به طور منطقی در آن جامعه زندگی کنند؟ مشروب عقل انسان را از بین می‌برد، قمار عقل انسان را از بین می‌برد، مراکز فساد عقل انسان را از بین می‌برد، نه تنها دین انسان را، عقل انسان را فاسد می‌کند. پس بنابراین ما می‌آئیم یک کار را انجام می‌دهیم، می‌گوییم: آقا جان! مسائل را ما تقسیم می‌کنیم، جامعه باید جامعه پاک باشد، جامعه باید جامعه سالم

باشد، جامعه باید بستر مناسب برای رشد و تعالی هر فرد دارای شخصیت باید باشد. این جامعه را به این نحوه انجام می‌دهیم، در منزل و در داخل هر کسی هر کاری دلش خواست کسی کاری ندارد. در زمان رسول خدا مگر این طور نبود؟ آیا در زمان رسول خدا فحشا به طور صرف و به طور خفاء وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان خلفا، خلفای ثلاثه وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان ائمه که دیگر

علی کلّ حال

خلافت به دست دیگران رسید. کسی از عمل
خلاف در خفاء که جلوگیری نمی‌کند، آن به عهده
خود شخص و بین خدای خودش است. اما رعایت
ظاهر حقّ طبیعی و اولّیه هر فرد متمدّن و شهرنشین
است در یک جامعه. این شخص باید از حقّ خودش
بتواند استفاده کند. ما که نمی‌توانیم در میان جامعه
حرکت کنیم همه‌اش چشمان را ببندیم، ما که
نمی‌توانیم در جامعه حرکت کنیم و دائماً دچار افکار
نامناسب و متزلزل بشویم. افراد ما، فرزندان ما و
سایر متعلّقین به ما، اینها همه دارای حقوقی هستند
که این حقوق باید به این نحو انجام بشود. این حرف
حرف بدی است؟ جا برای صحبت و اعتراض ببینید
دیگر باقی نمی‌ماند. مرحوم آقا می‌فرمودند که: در
آن موقع ما باید مکتب خود را به طور منطقی و
مشفقانه و ناصحانه به همه افراد عرضه بداریم. ما با
تمام رؤسا و سلاطین و رؤسای جمهور دنیا باید
مکاتبه داشته باشیم، باید حرف داشته باشیم، باید
مطلب ارائه بدهیم. اگر فطرت آنها لعلّ اینکه یک
مرتبّه جرقه‌ای بزند و بپذیرد، لعلّ اینکه یک مرتبه

این مسأله را بگیرد. چه تفاوتی در این قضیه است با اینکه بیاییم و جلوی این مطلب را ببندیم و سدّ کنیم و خود را در کناری و دیگران را به کنار دیگر قرار بدهیم. این مکتب، مکتب انبیاء الهی است. مکتب انبیاء الهی بین نجاشی و بین غیر نجاشی فرق نمی‌گذارد. لذا جعفر می‌آید؛ جعفر کیست؟ دست پرورده پیغمبر اکرم است، پسر عموی پیغمبر و دست پرورده اوست. می‌آید در آن جا، دربار نجاشی بیا برو،

به اینها کاری ندارد، می گوید: اینها همه اش
 ظاهر دنیاست، من با توی نجاشی و با فطرت کار
 دارم، به این سرستونهایی که در این جاست کاری
 ندارم، به این پرده‌های کذایی زربفت که در اینجا
 انداختی کاری ندارم، من با خودت کار دارم، هنوز
 از فطرت در تو چیزی هست یا نه؟ من با او کار
 دارم. می رود سراغ آن، می رود دست روی همان
 نکته می گذارد، همان جا را می رود. هنوز باقیست،
 هنوز آن روزنه باقیست، هنوز آن چراغ دارد سوسو
 می زند. وقتی که این مطالب را می شنود با خودش
 تأمل می کند، با خودش فکر می کند، می بیند مسأله
 حق است. این جا تا می بیند حق است شیطان می آید
 دست به شیطنت می زند، آن فرستاده‌ها می آیند چه
 می گویند؟ آی جناب نجاشی! شما اینجا نشستید
 اینها دارند با تو حرف می زنند. می بینید؟ جو را شلوغ
 می کنند جناب نجاشی اینها به چه حقی دارند با
 سلطان صحبت می کنند؟ آن هم که زرنگ است
 می گوید: ساکت! بگذارید ادامه بدهد. شروع می کند
 آیات سوره مریم را خواندن **(کهیصص * ذِکْرُ رَحْمَتِ**

رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا* اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا^۱ مطالب را

می بیند: اینها چیزهایی است که کسی نمی دانست؛
که گفته است؟ پیغمبر گفته، پیغمبر ما این است،
پیغمبر ما می گوید: باید فقط خدای واحد را عبادت
کرد، تثلیث معنا ندارد، خود او هم عبد

بود، چه بود. نگاه می کند به فطرتش می بیند:

بله، واقعیت همین است، ما برای چه قائل به تثلیث

شدیم؟ تثلیث که با وحدت جور در نمی آید، اشکال

پیدا می شود، هی بیشتر. آنها هم شروع می کنند: آقا!

شما...؛ تا می بینند دارد عوض می شود صحنه، تا

می بینند دارد تغییر، می خواهد به جای شیطان مَلَك

بیاید در جان نجاشی بنشیند، آن هم می بیند دیگر،

مواظب...، به جای شیطان و کثرات دارند ملائکه

می آیند قلب او را پر کنند، این از آن طرف شروع

می کند؛ آی! بی احترامی به شما شده، آی! بر علیه شما

حرف شده، آی! نسبت به فلان این را گفتند، آی! ایشان

در اینجا مدعی شدند، آی! ایشان در این جا دم از

^۱سوره مریم (۱۹)، آیات ۱ تا ۳

خودشان می‌زنند، آی! ایشان در اینجا رعایت اینها
چیه قضیه؟ آقا! حرف دروغ است بگو دروغ است
دیگر، چرا جو درست می‌کنی؟ دروغ است بگوید
دروغ است، راست است، راست است. دم از
خودشان می‌زنند و چرا از دیگران اسم نمی‌آورند و ...
این حرفها چیه؟ اینها همه حرف آنهاست. تا می‌بیند
نجاشی دارد مسأله برایش تغییر پیدا می‌کند شروع
می‌کند: اینها به الهه ما توهین کردند، اینها مردم را
شورانندند. می‌گوید: کردند که کردند، حرفشان
درست است، اگر حرف اینست که این حرف درست
است، اگر مطلب دیگر است بگوید. ببینید چقدر
توحید واقعاً رُك است، چقدر توحید بی‌باك است و چه
قدر صریح است و چقدر رو در بایستی ندارد. نیاز به
پنهان کاری ندارد، نیاز به تأویل ندارد، نیاز به توجیه
ندارد، نیاز به اخفاء ندارد، نیاز به گول زدن و فریب
دادن ندارد. امّا در

سایر مکاتب پر است از توجیه، پر است از تأویل، پر است از زد و بست، این را گرفتن، آن را گرفتن، شایعه درست کردن، جو درست کردن، اما در مکتب توحید این نیست؛ آقا! مطلب ما اینست می خواهید پذیرید، می خواهید نپذیرید، خدا حافظ شما. خیلی راحت، بدون هیچ گونه آقا مسأله این است، آقا فلان مطلبی را که شما نوشتید به فلان کس برمی خورد. برمی خورد که برمی خورد، مگر دروغ است؟ بیاید خودش را درست بکند بهش برنخورد، نیاز به این مسائل ندارد.

مرحوم آقا آمدند یک کتاب نوشتند، چند سخنرانی داشتند، وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلامی. ایشان در آن کتاب گفتند: ما به حضرت آیت الله خمینی این را گفتیم، ما به ایشان این را گفتیم. یا اینکه بیایند و بگویند: آقا! این مطلب دروغ است، این مطلب خلاف است. این یک حرف دیگریست، این دیگر جا، جای اثبات دارد. به جای این مسأله ما بیاییم چکار کنیم؟ مطلب را جور دیگری بررسی کنیم؛ شما که هستید که به آیت الله

خمینی حرف زدید؟ شما اصلاً چکاره هستید که
دارید خودتان را مطرح می‌کنید؟ مگر نگفتند؟ مگر
در مجلات پخش نکردند؟ خود من در یک مجله‌ای
خواندم: ایشان چکاره هست که بیاید نسبت به
ایشان فرض بکنید این مطلب را بگوید؟ بنده خودم
در کتابی که از آقای مطهری پخش شد بروید نگاه
کنید در آن کتاب است که ایشان می‌گویند: من در
این نامه به آقای خمینی این مطلب را گفتم. حالا ما
باید به ایشان اعتراض بکنیم که

چرا شما این حرف را زدید؟ نخیر، يك عالم دینی است، يك دانشمند دینی است، دارد به يك عالم دینی دیگر مطلبی را مطرح می‌کند، خیلی عادی است. چطور نسبت به آقای مطهری مسأله مطرح نمی‌شود؟ کتابش هست، بروید نگاه کنید. من به ایشان این مطلب را تذکر دادم اصرار هم کردم و چه و چه. يك مسأله عادی است. اما وقتی که يك شخصی مثل علامه طهرانی، این بلند می‌شود می‌آید کتاب می‌نویسد و دارد مسائل واقعی و اصیل اسلامی را دارد مطرح می‌کند چه می‌شود قضیه؟ می‌شود قضیه همان قضیه نجاشی؛ آقا! اینها آمدند دارند با شما صحبت می‌کنند، شما سلطان هستید و اینها دارند با شما حرف می‌زنند، شما اجازه می‌دهید به شما حرف بزنند؟ چه کسانی این کارها را انجام می‌دهند؟ همین افرادی که همین پایین‌ها، به مراتبی پایین‌پایین که اصلاً فرض کنید که شاید اصلاً هیچ وجه اجتماعی هم نداشته باشند. شلوغ کردن و جو درست کردن و ... اینها چیست؟ مشخص است دیگر آن تا چه حد نسبت به مسأله

من حتی شنیدم یکی از آقایان در مسجد قائم
بودیم، یک شب شب احیاء بود ما رفته بودیم برای
احیاء در مسجد قائم. مرحوم آقا در مشهد بودند.
ایشان بالای منبر در مسجد قائم به مرحوم آقا
اعتراض و اهانت و کنایه و اینها که: بله، بعضی‌ها
ادّعی عرفان می‌کنند و هی دم از من و من می‌زنند،
من این را گفتم، من آن را گفتم. پس بگویند چه؟ ما
گفتیم، ما این را گفتیم؟ من گفتم دیگر، ما به فلان آقا
این

حرف را زدیم. التفات می‌کنید؛ وقتی که شما خبر از نیت يك همچنين شخصیتی ندارید که آیا این نیت بر اساس اتّجاه الهی است یا بر اساس خودیت است جناب آقای آخوند! به چه ملاك شرعی شما يك شخصیتی را مورد اتّهام قرار می‌دهید و یکی از این دو وجه محمّل را بر این کیفیت حمل می‌کنید؟ چرا؟ اصلاً ما می‌گوییم این جای دارد احتمال است، اصلاً نمی‌گوییم ایشان اصلاً فقط مقصودشان بیان مسأله است، نه، می‌گوییم احتمال دارد که در این مطالب منظور مطرح کردن خود ایشان هم باشد، ما این احتمال را می‌دهیم، تا وقتی که برای ما ثابت نشده است تعیین یکی از دو طرف احتمال آیا شرعاً می‌توانیم يك مؤمنی را منتسب به يك مسأله خلافی کنیم؟ پس معلوم می‌شود شما دارید کار خلاف شرع می‌کنید. مضافاً به اینکه اصلاً سالبه به انتفاء موضوع است. ما این حرف را رفتیم به ایشان زدیم، ایشان هم يك حرفی به ما زدند. این به آن در، چیز نیست که حالا آدم بیاید روی این مطلب بیاید فرض کنید که اختلافی هست،

اختلاف سلیقه است، يك شخص این جور تشخیص می دهد، يك شخص يك جور دیگر تشخیص می دهد. ما که معصوم نیستیم. آنچه که معصوم است فقط چهارده نفر بودند و تمام شد و رفت. البته چهاردهمین آن فعلاً سایه اش بر سر ما حضرت بقیة الله هست. اما معصوم امام زمان هست و بس، تمام شد. کسی به غیر از امام زمان معصوم نیست. بالا برویم پایین بیاییم جز اینکه خود را و دیگران را به زحمت بیاندازیم هیچ

چیزی

عاید ما نخواهد شد. پس بهتر است بیایم خیلی صریحاً اعتراف کنیم. معصوم امام زمان است و بس، تمام شد.

این محوریت می‌شود، محوریت توحید. لذا مسأله مهم بر اساس محوریت توحید، فراموش نکنید تمام صحبت‌های ما راجع به مبانی حکومت اسلامی بر محوریت توحید همان طوری که عرض شد می‌گردد. یکی از آن آثار و تبعات محوریت توحید این است که همچون انبیاء و رُسل الهی که نسبت به تمام افراد که اسم آدمی بر آنها می‌گذارند و اسم بشر، انسان تمام افراد را با دید توحید نگاه بکند و رسالت تبلیغ مبانی اسلام را به همه افراد به نحو یکسان در نظر بگیرد، نه اینکه یکی از دایره بیرون کند، یکی را داخل در دایره قرار بدهد. خود را برتر از دیگران ببیند، دیگران را زیر دست ببیند، مقام مقام آمریت باشد، مقام مقام ناهویت باشد. نخیر، مسأله، مسأله یکسان بودن است.

نمی‌دانم این مطلب را خدمتان عرض کردم یا نه؟ حالا تذکّرش هم اشکالی ندارد. مرحوم آقا

چشمشان ناراحتی پیدا کرده بود، آن ناراحتی چشم
و ناراحتی دُکُلمان، پرده شبکیه‌شان پاره شده بود. من
در خدمت ایشان آمدم طهران، به اتفاق یکی از
دوستان از آن دکتر وقت گرفتیم که باصطلاح برویم
و ایشان را معاینه کند. رسیدیم تا دم بیمارستان من
دیدم آن شخص، یکی از دوستان پیاده شد و رفت
در بیمارستان. مشخص بود که منظور اینست که
زودتر برود و ایشان را مطلع بکند و

ایشان کمتر صدمه بینند. تا ایشان پیدا شد
ایشان به من فرمودند: آسید محسن! فوراً برو به ایشان
بگو اگر بخواهند يك كلمه حرف بزنند التفات می کنید
اگر بخواهند يك كلمه حرف بزنند که نوبت مرا از
نوبت يك مریضی که در اینجا هست به جلو بیاندازند،
من در بیمارستان نمی روم و الآن برمی گردم منزل. این
در يك وضعیتی بود که ایشان شبکیه شان پاره شده بود
و ایشان حرکت هم نمی بایست بکند. من رفتم به فلانی
گفتم: می خواهی چکار بکنی؟ گفت: گفتم: نه نه!
خیلی کار خراب است، صدایتان در نیاید. برگشتم به
آقا گفتم: آقا! مملکت امن و امان است بفرمایید، هیچ
مسأله ای نیست. رفتیم در آن جا؛ مریضها بسیار آمده
بودند، از این طرف، از آن طرف، بسیار آمده بودند. با
مرحوم آقا رفتیم نشستیم، يك گوشه هم نشستیم، جایی
خالی نبود، چون همه نسبت به آن اطاق انتظار و آن
اطاقي که طیب بود، طیبهای متعددی بودند، آنجا
از دحام کرده بودند، فقط جای خالی يك گوشه بود، آن
هم به طور مثلث تمام می شد. ما رفتیم آن گوشه که

اصلاً اگر هم کسی می‌آمد بیرون ما را هم نمی‌دید. يك ساعت نشستیم، يك ساعت تمام ما نشستیم در آنجا. دستیار ایشان، همان پزشك مذکور، آمد بیرون، مشخص بود، نگاه کرد: يك همچنين شخصی نیامده؟ قرار بود بیاید، دیر کرده. گفتند که: بله، يك آقای با دو نفر آمدند، با دو سه نفر آمدند. آمد نگاه کرد و همین که نگاه به آقا کرد چهره ایشان مشخص بود گفت: شما طهرانی هستید؟ گفت: آقا چرا

نیامدید؟ من گفتم که: صبر کردیم تا اینکه
مریضها، آنهایی که زودتر آمدند، آنها به نوبتشان
برسند. این آمد بیرون به اتفاق دکتر سجّادی با
همدیگر آمدند. حالا این ایستاده بود، دکتر سجّادی
فقط داشت به آقا نگاه می کرد، اصلاً زبانش بند آمده
بود، همین طور نگاه می کرد. التفات می کنید؛ در
حالی که من از خود ایشان مطالبی راجع به دیگران
شنیدم که اصلاً نمی توانم دهان باز کنم. راجع به
خیلی از افراد. این همین طور به آقا مات شده بود.
بعد ایشان گفتند: آقا سلام علیکم! حالتان خوب
است؟ چرا نگاه می کنید؟ هیچ، سرش را انداخت
گفت: بفرمایید. هیچ حرفی نزد. فقط گفت:
بفرمایید. دیگر آمد و معاینه کرد و اینها و بعد بالآخره
آثار و رفتار ایشان کار خودش را کرد و حسابش را
رسید. بعد به من ایشان گفت، گفت: فلانی! به عُمَرَم
به یک همچین عالمی تا به حال برخورد نکردم.
التفات می کنید؛ این می شود اخلاق انبیاء. این
می شود اخلاق انبیاء و در همه موارد باید این طور
باشد.

چندی قبل، دو سه سال پیش بود، دو سال پیش، من مشرف شدم به زیارت علی بن موسی الرضا. موقعی که وارد کفشداری شدم که نعلین خودم را بدهم، دیدم که خیلی شلوغ است ظاهراً شب جمعه بوده خیلی شلوغ است و ما چند مرتبه کنار ایستادیم. یک مرتبه یک نیتی در من پیدا شد؛ اگر من خودم را ارائه بدهم به آن کفشداری که حالا معمّم هستم و فرض کنید که روحانی هستم، شاید بگوید که آقا فرض کنید که کفشتان را لطف بفرمائید و فلان. تا گفتم، گفتم که: یعنی چه؟

من با این افرادی که در اینجا هستند التفات می‌کنید؛ شیطان در همان حرم می‌آید سراغ آدم، خیال نکنید، شیطان هست، می‌آید در آنجا می‌خواهد این زیارت را بگیرد خرابش کند، متوجه باشید بعد با خودم گفتم: بین تو و بین اینها که منتظر کفشد چه فرقی می‌کند؟ هر دو تایتان زائر امام رضا هستید، لعل این که آن قُربش و موقعیتش به امام رضا خیلی نزدیک‌تر از تو باشد و قطعاً هم همین طور است، بی‌برو برگرد، فقط ظاهر آراسته ما را مردم می‌بینند و همان طوری که اینها الآن ایستادند، تو هم یک کناری بایست، صبر کن، وقتی کفشها را دادند بر طبق نوبت. این یکی؛ دوّم این که: کسی که وارد کفشداری امام رضا می‌شود، وارد حرم امام رضا می‌شود، حالا چه در کفشداری بایستد یا برود خودش را به ضریح بچسباند. این مهم است. کسی که قصد زیارت علی بن موسی الرضا را کرده است دیگر زائر است. از منزلش حرکت می‌کند دیگر زائر است، در کفشداری که هست زائر است. ما می‌خواهیم برویم خودمان را به حرم برسانیم،

کفشداری را جدای از آن جا فرض می‌کنیم. این خلاف است. کفشداری امام رضا با حرم امام رضا که همان ضریح است، آن یکی است تفاوت نمی‌کند. به آن مقداری که ایستادی منتظر کفشداری، به همان مقدار در حسابت می‌نویسند، هیچ فرق نمی‌کند و شاید بیشتر هم بنویسند. این مسائل، مسائل خیلی دقیقی است.

دیگر عرض کنم که فرصت دارد تمام می شود
و طبعاً رفقا هم خیلی خسته شدند و ان شاء الله که
امیدواریم خداوند این مبانی و این حقایق را در ما
تحقیق کند و در ما بوجود بیاورد و از آن آثار و
برکات توحید محض که فقط و فقط در انحصار
معصومین علیهم السّلام است و اولیاء خاصّه خود ما
را هم پر نصیب بفرماید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ